

موضوع انشا: آدم فضایی

گوپ، گوپ، گوپ. این صدای بلند برای چیست؟
می دوم سمت پنجره ی اتاقم، به حیاط نگاهی می اندازم؛ چیزی نمی بینم؛ صدا قطع شده است.
نه!!! می بینم؛ صدا این بار وحشتناک تر شده. (هاهاها، هوهوهو، یوهوو...)
صدا از کجا می آید؟ به سمت چپم نگاه می کنم؛ به خانه ی همسایه مان. نورهای رنگی یکی پس
از دیگری می تابند و این صدا ها پشت سر هم تکرار می شوند.
شما می دانید این چیست؟ من می دانم؛ این صدای یک آدم فضایی ست و این نورها برای بشقاب
پرنده اش است. ولی این آدم فضایی این جا چه می کند؟
آهان آمده تا زمین را ببیند! شاید هم بنزین بشقاب پرنده شان تمام شده!
نه... آمده تا همسایه ی ما را به فضا ببرد...
در تفکرات خودم غرق بودم که سایه ای روی پنجره افتاد و به سمت در رفت؛ اوه، آمده تا من را هم به
فضا ببرد.
چه لحظات ترسناکی بود؛ قدی نزدیک دو متر داشت، وزنی حدود یکصد کیلو، با کله ای بزرگ و موهایی
مثل پشم گوسفندان ایرانی، چشمانی خماروبینی بزرگ و وحشتناکی که سوراخهایش مثل تونل
قطار بود.
واای، درمی زند. در خانه را می زند؛ آیا در را به روی این آدم فضایی زشت و بی رحم و آدم خوارباز کنم؟
اخر آمده من را به فضا ببرد. شاید هم آمده من را بخورد! هرچه باشد او خوفناک است و من را صدا می
زند!!
چه عجب اسم من را هم می داند! پس با نقشه ی قبلی وبا برنامه ریزی آمده.
چی؟! خوب گوش می کنم چه صدای آشنایی! به سمت در می روم وبا هزار صلوات در را باز می کنم
وچشمانم از تعجب گرد ولبانم تا بنا گوش به خنده باز می شود؛ آیا می دانید چرا؟
آدم فضایی وحشتناک، زشت و بی رحم وادم خواری که می خواست من را بخورد؛ پسر همسایه مان
بوده که در حیاط خانه شان رقص نوری را که برای تولدش آماده کرده بود را امتحان می کرده وحالا
آمده بود تا مرا به تولدش دعوت کند.
به نظر شما ایا به تولد این آدم فضایی زشت بروم؟

موضوع انشا : آدم فضایی

آدم فضایی کوچک به آسمان نگاه می کرد . او غرق در اندیشه بود. چراغ های سوال ، یکی پس از دیگری به خانه ی خاموش ذهنش روشنایی می بخشیدند. به سرعت به سوی پدر شتافت. پرسش های ذهنش بر روی کاغذ سخن جاری شد. پدر! آیا در کیلومتر ها آن ور تر، در کهکشان راه شیری، در زهره و زمین و زحل، موجودی هست که قلب در وجودش بتپد و خون در رگ هایش جاری باشد؟ پدر لبخندی زد و گفت آری. در آن دور دست ها ، موجودی است که قلبی مملو از علاقه و عشق و عاطفه در هستی اش می تپد و خونی به رنگ سرخ در رگ های غیرتش جاری است. آنها موجوداتی لبریز از فهم و درک و دانایی هستند. موجوداتی که حق و عدالت و انصاف را از ناراستی ها جدا می سازند. موجوداتی که در جای جای سرزمینشان در پی یاری مظلوم اند. آنها انسان اند ، انسان. اشرف مخلوقات.

آدم فضایی قصه ما ساعت ها در آسمان رویا و خیال در حال پرواز بود تا تصمیم گرفت به زمین سفر کند. او بال های خود را گشود و راهی شد. روز ها و ماه ها و سال ها طول کشید تا به زمین برسد. در راه ، سیاه چاله ها و ستارگان و شهاب سنگ ها از سرعت بی نهایت او می کاستند و بر انتظار می افزودند.

وقتی با ذوق و شوق بسیار پا بر زمین نهاد، بویی که استشمام می کرد او را آزار داد. این، بوی ناله های خاموش کودکان بی گناه است. بوی بی عدالتی و ناحقی که در تک تک این خشکی ها ریشه کرده. بوی سرد گرسنگی فقیران و غم فراق عاشقان
قدمی دیگر برداشت. اما صداهایی گوش خراش قلب کوچکش را تکه تکه کرد. صدای تلخ فریاد های مردم فلسطین و عراق و سوریه ها ، صدای رسای استعمار و تنفس آلوده ی زمین.
او در جای خود مات و مبهوت ماند. زیرا از زبان پدر چیز دگر شنیده بود. گویا سرزمین خیالش جهنمی بیش نبود. آدم فضایی کوچک ما به کهکشان خود بازگشت و تا سالیان سال به نوه ها و نتیجه ها و نبره هایش گفت(انسان ها ، دگر انسان نیستند)

موضوع انشا : آدم فضایی

میخواهم خاطره ای از رفتن من و دوستانم به فضا و دیدن آدم فضایی ها را برای شما معرفی کنم. زمانی که به محل پرتاب سفینه رسیدم دیدم که همه ی بچه ها درحال آماده شدن هستند و لباس های مخصوص فضا نوردی را می پوشند و همه خوشحال بودند من هم از خوشحالی در پوست خود نمی گنجیدم شروع به پوشیدن لباس مخصوص کردم و از این که تا چند دقیقه ی دیگر بادوستانم در فضا خواهیم بود شادی می کردم در این هنگام مسئول سفینه گه ما به اومهندس می گفتیم :گفت بچه ها سوار شوید ماهمگی سوار سفینه شدیم و سفینه پرید و به آسمان رفت از میان ستاره های زیبا و سیاره ای منظومه شمسی می گذشتیم سفر واقعاتماشایی بود سیاره ی مشتری نپتون پلوتون زحل که از همه ی آن ها زیباتر بود را دیدیم حلقه ای طلایی و زیبا دور زحل را فرا گرفته بود از کنار خورشید که گذشتیم دلمان می خواست به آن نزدیک شویم اما گرمای زیاد آن مانع از آن شد که به آن نزدیک شویم دوستم که خیلی هیجان زده شده بود دستش را از سفینه بیرون آورد اما دست او را گرمی و حرارت خورشید سوخت و تناول زد بعد از آن تصمیم گرفتیم به کره ی ماه برویم سطح کره ی ماه حفره های زیادی داشت و شبیه به پنیر بود مشغول نگاه کردن به اطراف بودیم که دیدیم از پشت بلندی های سطح ماه شاخک هایی در حال تکان خوردن وقتی دقت کردیم متوجه شدیم جاندارانی باشاخک هایی بلند و چشمانی از حدقه بیرون آمده که روی کره ی ماه ساکن بودند ما را تماشا و کنترل می کردند همین هنگام چند چیز تیز شبیه تیر به سوی ما پرتاب شد و ما همگی ترسیده بودیم هراسان به طرف سفینه دویدیم و سوار آن شدیم آن ها نیز به سفینه حمله کردند و به آن چسپیدیم ما شروع به جیغ زدن کردیم در حال جیغ و داد بودیم که دیدیم یکی از آدم فضایی ها به سفینه ی ما چسپیده است ولی به دلیل سرعت زیادی که سفینه داشت از آن جدا شد و بر روی سطح ماه افتاد.

موضوع انشا: آدم فضایی

اگر یک روز غول چراغ جادو به پیش شما بیاید و بگوید تنها میتوانید یک آرزو بکنید ، آن آرزو چیست؟ از خودم شروع میکنم!

اگر تنها میتوانستم یک آرزو بکنم ، یک آدم فضایی بزرگ ، قوی و با امکانات مجهزی که انسان ها هنوز آنها را اختراع نکردند و برایشان جای تعجب بود میخواستم و اینکه تمام دستورات من رو دونه به دونه انجام بدهد! انوقت میتونستم با یک تیر هزار نشان رو بزنم

اینگونه تفنگ کوچک کننده آدم فضایی ام را با خود به مدرسه میبردم و معلم هایم را کوچک میکردم! انوقت نه خبری از زنگ های زل زدن به تخته و گیج شدن بود ، نه خبری از امتحان...! اینگونه قهرمان تمام همکلاسی هایم میشدم

یا اینکه میتوانستم از آدم فضایی ام بخواهم یک لیزر چشمی برایم درست کند تا بتوانم همه چیز را با لیزرم پودر کنم انوقت یک فروشگاه بزرگ میزدم و هرکسی که از من خرید نمیکرد را تهدید به پودر شدن میکردم!

اصلا چه کاری است؟

به آدم فضایی ام دستور میدادم یک ربات غول پیکر زد گلوله برایم بسازد و انوقت خودم میتوانسم سرقت مسلحانه ای به بانک ها داشته باشم!!

یا حتی بهتر! میتوانستم جنگ جهانی سوم را راه بیندازم! یا اینکه در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کنم! یا اینکه دانشمندارو مجبور کنم راه همیشه زنده بودن رو پیدا کنن..!

یا..

یا..

یا...

متاسفانه

خبر رسیده غول چراغ جادو فقط علاالدین رو دوست داره و سمت من نمیاد!

یعنی چی؟ انقدر خواسته هام ترسناکن؟

اصلا مهم نیست! راه های دیگه ای برای تبدیل شدن به یه رئیس جمهور جنگ جهانی راه اندازه معلم اندازه مورچه کن ، مشتری پودر کن و...

وجود داره!

پی نوشت : لطفا این صفحه از افکارم رو به دست معلم هام ندین.

موضوع انشا: آدم فضایی

ادم فضایی که من میشناسم نه ان ابر قهرمان های فیلم های تخیلی شما است و نه یک ربات با تجهیزات به روزی است که در کتاب ها نوشته اند . ادم فضایی که من سراغ دارم یک فرد سرد است و با هیچ انسانی گرم نمیگیرد ادم فضایی که من میشناسم بیشتر از 400 سال عمر کرده است و شغل های مختلفی را داشته است. او یک استاد دانشگاه است ،مانند انسان ها زندگی می کند . از قدرت هایش استفاده نمیکنند و ماسکی بر چهره نمیزند او هم تمام احساسات را دارد ،گریه میکند، عاشق می شود ،میخندد،بیمار می شود ،دلتنگ و نگران می شود...

ادم فضایی من دیگر زمین خود را خانه خود می داند ،انسان را هم یک فرد ی می داند که فقط درخواست کمک دارد ،زندگی اش را بیهوده میگذرانند.

ادم فضایی من مرگ انسان های خوب و بیگناه را با چشمان خود دیده است،عشقش را از دست داده است،او مرگ کودکان زیر 5 سال را دیده است،دیگر برایش همه چیز زمین عادی شده است،مرگ و خونریزی و جنگ و کشت و کشتار... دیگر وحشی بودن و طمع داشتن انسان ها برایش مانند پیام های بازرگانی حوصله بر شده است . او هر روز میبیند که یک کتاب یا یک فیلم درباره ی قدرت های ادم فضایی ها از زیر دست انسانها ساخته میشود،وهر روز میبیند در مدارس انشائی باموضوع ادم فضایی به دست دانش آموزان مینویسند و همه ی اینها هم به یک موضوع اشاره میکند یک ادم فضایی که جهان را نجات میدهد . در این حال که ان ادم فضایی به نادانی مردم پوزخند تلخی میزندو هرچه از ماندنش در زمین میگذرد میفهمد ک دیگر زمین جای زندگی نیست.

موضوع انشا: آدم فضایی

ادم فضایی، منظور از ادم فضایی چی هست یا چی میتونه باشه من که نمیدونم البته اون همه دانشمند هنوز کشف نکردن بعد من با این معلوماته کم و سطح سوادم که در مقابله انها از به بیسواد هم کمتر میتونم بفهمم.

از ادم فضایی به نظره من چند نمونه میشه برداشت کرد ، به ادمی که به فضا سفر کرده و این لقب نصیبت شده مثلا ما ایرانی ها وقتی میریم سفر زیارتی لقب اون شهر میاد کناره اسممون و طرف میشه مثلا کربلایی محمد یا حاج حسین ، شاید این هم مثل اونو و اسم فضایی اینجوریه که شده آدم فضایی ، شاید هم نه شاید ادم هایی مثل ما تو فضا زندگی میکنند ، ولی خب مگه ممکنه ؟ مگه میشه مگه داریم بدونه آب و غذا و حتی هوا

ممکن نیست اچه شنیدم که اونجا تو فضا نه آب هست نه غذا پس چطور ادمی یا موجودی میتونه زندگی کنه یا اصلا نفس بکشه چون اکسیژن هم ندارند جالبه ، احتمالا اونا هم همینطور که ما مشتاقیم بریم سیاره شون اونا هم کنجاون که بیان زمین ، اگه بیان به خاطره زیبایی هایی که داریم فک کنم خیلی ازینجا خوششون بیاد حتی بیشتر از سیاره خودشون.

یعنی شبیه ما انسانها هستند که بهشون میگن آدم فضایی فک نمیکنم شبیه ما باشن همیشه تو فیلمها دیدم چهره های زشتی دارن ، تو بعضی فیلمها شاخکهایی هم دارند و همیشه هم میخان بیان و زمین رو نابود کنند یا انسان هارو ازبین ببرند و جای انسانهارو بگیرند ولی من که میگم خالی بندیه اگه اونها میخاستن زمین رو یا انسانها را نابود کنند زودتر ازینها که ما عقلمون برسه انجامش داده بودند نمیدونم شاید هم حق با اوناست و من اشتباه میکنم . ولی خب اگه اینطور بود و میخاستن انسانهارو نابود کنند این همه فضاورد و انسان واسه تحقیقات در مورد ماه و ستاره ها و بقیه سیاره های دیگه درسال نمیرفتن فضا.

راستش به نظرم اونا خیلی از ما مهمان نواز تر و مهربون ترند ، چراکه کافی فقط یه بار اونا بیان زمین و قیافشون با ما فرق داشته باشه سریع نابودشون می کنیم یا اینکه بیهوششون میکنیم و میفرستیم آزمایشگاه تا دانشمندان تحقیقاتشون رو شروع کنن که چی هستند ، ساختار بدنشون چطوره و از کجا اومدند و کلی سوال دیگه ، حالا فقط کافیه اونا یه نگاهه چپ به ما کنند دیگه تمومه ماه و بقیه سیاره هارو به گلوله میندیم اچه کسی نیست بگه دانشمندان عزیز بجای این کارا باهاشون دوست شین تا شاید دوستای خوبی واسه هم بشیم اینجوری که شما مثل موش آزمایشگاهی داری آزمایشش می کنین اگه مهربون ترین موجود هم میشد بازم از کوره در میرفتن و نابودتون میکرد چه برسه به اینکه میگین موجوداته خشن و ترسناکی هستند و از اول بفکره نابودی زمین اند.